

تاریخ مختصر اندیشه
راهنهای فلسفی زیستن

لوک فری

ترجمه
افشین خاکباز

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۴

تاریخ مختصر اندیشه

راهنمای فلسفی زیستن

ترجمه

افشین خاکباز

**A Brief History of Thought
A Philosophical Guide to Living**

Luc Ferry

Harper Perennial, New York, 2011

فرهنگ‌نشر نو

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره سیزده

تلفن ۸۸۷۴۰۹۹۱

چاپ اول ۱۳۹۴

شمارگان ۱۱۰۰

طرح یونیفورم جلد محمد جهانی مقدم

از ویراستاران مرتضی فکوری

چاپ سامان

ناظر چاپ حمید دمیرچی

ناشر از کمک‌های علمی دکتر میثم محمدامینی سپاسگزاری می‌کند.

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

عنوان و نام پدیدآور

تاریخ مختصر اندیشه: راهنمای فلسفی زیستن / لوک فری؛

ترجمه افشین خاکباز.

تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۴.

ص. ۲۵۶.

کتابخانه فلسفه زندگی؛

۹-۳۱-۷۴۳۹-۶۰۰-۹۷۸

فیبای مختصر

خاکباز، افشین، ۱۳۴۳، - مترجم

۳۸۲۱۸۲۴

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

شناسه افزوده

شماره کتاب‌شناسی ملی

مرکز پخش آسیم

تلفن و دورنگار ۸۸۷۴۰۹۹۲-۵

قیمت ۲۰۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار {۹}

مقدمه {۱۵}

فلسفه چیست؟ {۱۹}

مسئله رستگاری

فلسفه و دین

سه جنبه فلسفه

«معجزه یونانی» {۳۳}

نظریه یا اندیشه در باب نظم کیهانی

اخلاق: نظام عدالت بر مبنای نظم کیهانی

از عشق به حکمت تا کاربست آن

تمرینی چند در حکمت

بار گذشته و سراب‌های آینده

«کمی کم‌تر امیدوار باش و کمی بیش‌تر عشق بورز»

دل نبستن

هر گاه شمشیر فاجعه فرود آید آماده‌ام

پیروزی مسیحیت بر فلسفه یونانی {۶۷}

جایگاه ایمان و عقل در دین

تولد مفهوم مدرن انسانیت

رستگاری از راه عشق

انسان‌گرایی، یا تولد فلسفه مدرن {۹۹}

نظریه نوین معرفت

انقلابی در زندگی اخلاقی

تفاوت بین حیوان و انسان در اندیشه‌های روسو

سه پیامد تمایز جدید بین انسان و حیوان

میراث روسو: انسان در جایگاه «جانوری طبیعت‌زدایی‌شده»

اخلاق کانتی و بنیان‌های آرمان جمهوری

الگوهای اشراف‌سالارانه و شایسته‌سالارانه

منشأ فلسفه مدرن

از پرسش‌های اخلاقی تا مسئله رستگاری
ظهور معنویت مدرن

پست‌مدرنیته: مورد نیچه {۱۴۳}

«حکمت شادان»: رها از کیهان به سامان، خدا و «بت‌های» عقل ۱۰۵

نظریه معرفت: تبارشناسی به‌جای نظریه

جهان پرآشوب، بدون کیهان بسامان یا خدا

نفی جهان مرئی

تصویر «اشراف‌سالارانه»ی جهان

فراسوی خیر و شر

اراده معطوف به قدرت

مثالی ملموس از «مش‌الا»

مفهوم جدید رستگاری

بازگشت: نظریه رستگاری بدون خدایان یا بت‌ها

عشق به تقدیر

معصومیت شدن

نیچه: نقدها و تفسیرها

پس از شالوده‌شکنی: فلسفه معاصر {۱۹۳}

نخستین امکان فلسفه معاصر

عبور از شالوده‌شکنی

ظهور «جهان فناوری» و عقب‌نشینی معنا

از علم تا فناوری: محو غایت‌ها و پیروزی ابزارها

گذار از علم به فناوری: مرگ اندیشه‌های بزرگ

دو مسیر احتمالی برای فلسفه معاصر

ناکامی ماده‌باوری

به سوی مفهوم جدید تعالی

خداسازی انسان

بازاندیشی در رستگاری

در پایان {۲۵۳}

کتاب‌شناسی {۲۵۷}

نام‌نامه {۲۵۹}

{ پیشگفتار }

فلسفه یکی از رشته‌هایی است که به نظر می‌رسد بیشترین فاصله را با زندگی روزمره انسان‌ها داشته باشد و شاید یکی از دلایل چنین استنباطی این باشد که بسیاری از فیلسوفان، به‌ویژه در ایران، خود را به بحث درباره مسائل نظری محدود کرده و تلاش بایسته‌ای برای ایجاد ارتباط میان حوزه نظر و زندگی مردمان انجام نداده‌اند. همین مسئله سبب گردیده است تا فلسفه نتواند یکی از رسالت‌های اصلی خود را، که کمک به معنا و جهت دادن به زندگی انسان‌ها و تأثیرگذاری بر نگرش آن‌هاست، ایفا کند.

تاریخ مختصر اندیشه: راهنمای فلسفی زیستن را پروفیسور لوک فری، فیلسوف فرانسوی و طرفدار برجسته انسان‌گرایی غیردینی، نوشته که پس از انتشار هشت ماه در فهرست کتاب‌های پرفروش فرانسه قرار داشته است. تاریخ مختصر اندیشه از کتاب‌هایی است که با هدف پل زدن بین فلسفه و زندگی روزمره نگاشته شده و به زبانی شیوا، و با پرهیز از آنچه نگارنده کتاب فضل‌فروشی با استفاده از واژگان فلسفی می‌نامد، می‌کوشد تا آموزه‌های ماندگار فلسفه از جمله اهمیت آن در زندگی امروزی و نقش اساسی آن در دستیابی به سعادت و زندگی توأم با معنا را توضیح دهد. لوک فری در این کتاب نشان می‌دهد که بر خلاف آنچه بسیاری می‌پندارند،

فلسفه و پرسش‌های فلسفی در تار و پود زندگی انسان تنیده‌اند و نمی‌توان از رویارویی با این پرسش‌ها گریخت.

دکتر فری در این کتاب تاریخ فلسفه را به پنج دوره فلسفه یونان باستان، فلسفه مسیحیت، اومانیسم عصر روشنگری، پسامدرنیته، و پساساختارزدایی تقسیم می‌کند و می‌کوشد به زبانی ساده، و البته دقیق، باورهای اصلی هر یک از این دوره‌ها و نقاط قوت و ضعف آن‌ها را بیان کند. انسان موجودی میرا و فانی است و تلاش انسان برای رویارویی با این مسئله دغدغه اصلی فلسفه است. لوک فری تفکر فلسفی را بهترین امکان برای زندگی خوب و غلبه بر ترس از مرگ می‌داند، ولی به جای این که نظام فلسفی خاصی را به عنوان پاسخ نهایی به شرایط انسانی پیشنهاد کند، معتقد است که رستگاری در تکامل و خودشناسی و جهان‌شناسی روزافزون انسان نهفته است و هنگامی که به چنین درکی نائل شویم، می‌توانیم واقعیت مرگ را نیز بپذیریم و در جست‌وجوی عشق و حکمت راستین برآییم.

لوک فری با بررسی مسئله دغدغه مرگ افراد عادی را با دنیای فلسفه آشنا می‌کند و درهای دنیای عمیق تفکر فلسفی را بر روی ما می‌گشاید و به کسانی که با این حوزه آشنا نیستند کمک می‌کند تا بتوانند راه خود را در میان امواج دریای طوفانی اندیشه‌های فلسفی بیابند. او بیش از آن که به دنبال تحمیل فلسفه مشخصی به عنوان فلسفه برتر باشد، ضمن آشنا ساختن ما با اندیشه‌های فلسفی اعصار مختلف می‌کوشد تا ما را با روش نقد اندیشه‌های فلسفی آشنا کند. به باور او برای پذیرش یا عدم پذیرش هر اندیشه‌ای، باید ابتدا آن را درک کرد و تنها راه این کار وسعت‌بخشیدن به افق اندیشه با فاصله گرفتن از باورهای خویشتن و تلاش برای نگرستن به جهان از نظرگاه طرفداران دیدگاهی است که در تقابل با دیدگاه شما قرار دارد. بدین ترتیب، او ضمن باور خود به این که هیچ‌یک از نظریه‌های رستگاری مکاتب فلسفی مختلف به پای نظریه رستگاری مسیحیت نمی‌رسند؛ با این

استدلال که تعقل، که تنها ابزار فلسفه است، به کار ایمان دینی نمی‌آید و ایمان دینی نیز گرهی از کار فلسفه باز نمی‌کند، در کسوت یک فیلسوف از پذیرش این نظریه خودداری می‌کند، چون به باور او توضیحی که مسیحیت ارائه می‌دهد به جای تعقل بر تعبد استوار است و بنابراین در حوزه فلسفه، که تنها بر تعقل متکی است، نمی‌گنجد.

لوک فری با بررسی آرای کانت و روسو و نیچه و هایدگر، به‌عنوان بنیان‌گذاران مکاتب فلسفی دوران روشنگری و پسامدرنیته و پساساختارزدایی، ضمن بررسی نقاط قوت هر یک از این مکاتب، سیر فلسفه از دوران مدرن تا اکنون را به تصویر می‌کشد. نشان می‌دهد که چگونه فلسفه، که زمانی مدعی حل اصلی‌ترین دغدغه انسان، یعنی مسئله مرگ و رستگاری بود و آن را در انحصار خود می‌دانست، در دستان نیچه و سایر فیلسوفان تردید، به پتکی برای درهم‌شکستن آرمان‌هایی تبدیل شد که خود بت بودند. ولی این بت‌شکنی تا به آنجا رسید که هیچ معنا و اندیشه‌ای از گزند آن در امان نماند و در دنیایی که از هرگونه معنا تهی شده بود، نقد بت‌ها را به تقدیس وضعیت موجود تبدیل کرد. به این ترتیب، ناخواسته راه را برای ترکتازی کاپیتالیسم هموار ساخت و، در نهایت، ما را از کیهان هوشمند فلسفه یونان باستان به جهان بی‌معنای فنآوری رساند که با مرگ اندیشه‌های بزرگ و نشستن ابزارها به جای غایات، از هرگونه معنایی تهی شده، تکنیک را به جای حکمت نشانده، و رقابت مستمر و پیشرفت تکنیکی را به تنها اصل سامان‌بخش جهان تبدیل کرده است.

در چنین دنیایی فلسفه نیز، که خود و مدار تکنیک است، به علمی در میان سایر علوم تبدیل شد و خود را به رشته‌های تخصصی مختلفی همچون فلسفه علم، فلسفه منطق، فلسفه حقوق، فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست، فلسفه دین و چندین رشته تخصصی دیگر تقسیم کرد و کار را به‌جایی رساند که نیچه به طعنه از رشته شناخت «مغز زالوها» سخن گفت. به این ترتیب،

فلسفه از آرزوی بزرگ تولید نظریه رستگاری و دغدغه مرگ دست شست و با اکتفا به تلاش برای پاسخگویی به پرسش‌هایی که خود مطرح نکرده، به علمی در سطح سایر علوم تنزل یافت.

ولی پذیرش چنین وضعیتی به معنای پذیرش این است که فلسفه نیز مرده و به پایان راه رسیده و این چیزی است که لوک فری نمی‌پذیرد. او بر این باور است که باید دوباره مسائلی همچون رستگاری را در قلب فلسفه قرار دهیم و به جای فرودآوردن پتک تردید بر سر آنچه از آرمان‌ها باقی مانده است، آن‌ها را دوباره، ولی نه در قامت بُت، به زندگی بازگردانیم و پرسش‌های فلسفی را، نه تنها درباره نظریه و اخلاق، بلکه درباره رستگاری زنده نگه داریم؛ حتی اگر به معنای این باشد که رستگاری را از آسمان به زمین بیاوریم.

خواندن این کتاب ما را با اندیشه‌های فلسفی مختلف آشنا می‌کند و زمینه مطالعه مستقل مکاتب مختلف را در علاقه‌مندان ایجاد می‌کند. هرچند لوک فری در زمره فیلسوفان خدا‌باور نیست، ولی همه انسان‌ها، خواه خدا‌باور باشند یا نباشند، مخاطب این کتاب‌اند. به این ترتیب، همان‌طور که او اذعان دارد، آشنایی‌اش با فلسفه دینی محدود به مسیحیت است و بنابراین در احکام کلی که درباره ناسازگاری تعقل و ایمان، یا به عبارت دیگر دین و فلسفه، صادر می‌کند جای بحث است، ولی این مسئله چیزی از ارزش کار او نمی‌کاهد. باید به‌خاطر داشت که یکی از اهداف اصلی کتاب حاضر برانگیختن روح نقادی و پرسشگری و درک این نکته است که نباید هیچ ایده‌ای را بدون برهان و دلیل عقلی و صرفاً از روی احساس یا نیاز پذیرفت، و این اصلی است که نه تنها با دین و دینداری منافاتی ندارد، بلکه کاربست صحیح آن می‌تواند به تقویت ایمان دینی نیز منتهی شود. به‌ویژه در ادیان همچون اسلام که بر تعقل تأکید بسیاری شده و، به باور برخی دانشمندان دینی، تقلید در اصولی همچون وحدانیت و وجود خداوند پذیرفته نیست

و چنین ایمانی حتماً باید از راه عقل به دست آید و به عبارتی، راه ایمان از وادی تردید می‌گذرد.

به گمان من نگاه نقادانه و روحیه پرسشگری را باید درباره هر اندیشه و آرمانی داشت، از جمله بسیاری از باورهایی که در این کتاب مطرح شده‌اند. همان طور که نویسنده می‌گوید، نخستین گام در این راه فاصله گرفتن از باورهای خود (نه دست‌شستن از آنها)، تلاش برای نگرستن به موضوع از دریچه چشمان دیگری، درک دقیق و خالی از پیش‌داوری اندیشه‌هایی که در این کتاب مطرح شده‌اند، و سپس طرح پرسش‌هایی است که شاید پاسخ به آن‌ها نوری تازه بر مسائلی بتاباند که در این کتاب مطرح شده است: آیا چیرگی فلسفه مسیحی بر فلسفه یونانی واقعاً پیروزی ضد فلسفه بر فلسفه است یا چیرگی یک مکتب فلسفی بر مکتبی دیگر؟ آیا پس از هزاران سال تلاش ناموفق فلسفه برای حل مسئله رستگاری، با اتکای تمام‌عیار به عقل، وقت آن نرسیده است که بپذیریم شاید عقل به‌تنهایی نمی‌تواند به این مسئله راه ببرد؟ آیا اتکا به عقل و تعقل به‌نوعی مسئله رستگاری را از حوزه فلسفه بیرون نمی‌راند؟ آیا نباید پذیرفت که فلسفه به‌گونه‌ای که هست، توانایی آشکار ساختن وجوه پنهان مکعبی را ندارد که هوسرل به‌عنوان تمثیلی از عالم هستی به کار می‌برد، و دست‌کم تا زمانی که نتوان پاسخی درخور به مسئله رستگاری داد، فرود آوردن پتک فلسفه بر آرمان‌های دینی و غیردینی فقط سرگشتگی انسان را افزون می‌کند؟ با توجه به این که به باور لوک فری، حاصل کار مکاتب فلسفی پسامدرن، تبعید معنا از جهان و توقف تلاش برای پاسخگویی به مسائل بنیادینی همچون رستگاری بوده است، آیا می‌توان گفت که ضدیت فلسفه مسیحی، یا به طور کلی فلسفه دینی، با فلسفه بیشتر از ضدیت مکاتب فلسفی نوین با روح فلسفه است؟

طرح این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر، که بعد از مطالعه آثار فیلسوفانی که در این کتاب به اندیشه‌های آن‌ها اشاره شده در برابر ما قرار می‌گیرد،

ضمن زنده نگه داشتن روح نقادی و پرسشگری در جامعه‌ای که به دلایل مختلف دیرگاهی است از نقد و پرسش می‌گریزد و برخی روشنفکران و فیلسوفانش به فضل فروشی عالمانه قناعت کرده‌اند و به‌جای این که پلی بین آسمان اندیشه‌های فلسفی و زمین واقعیت‌های ملموس زندگی ما بزنند، به شارحان فیلسوفانی تبدیل شده‌اند که درخت اندیشه‌شان ریشه در خاک دیگری دارد، می‌تواند به کوششی برای جلوگیری از نشستن بت‌های جدید بر تخت بت‌های کهن تبدیل شود و اجازه ندهد هیچ آرمانی به بتی دیگر تبدیل شود.

افشین خاکباز

{ مقدمه }

شبی سرِ شام، چند نفر از دوستانی که با هم گپ می‌زدیم از من خواستند تا دوره‌ای برای آموزش فلسفه طراحی کنم که همان اندازه که برای بزرگسالان مفید است برای کودکان هم مفید باشد. تصمیم گرفتم این چالش را بپذیرم و از این تصمیم راضی‌ام. این کار مرا واداشت تا به نکات اصلی بچسبم و از واژه‌های پیچیده و نقل‌قول‌های عالمانه و اشاره به نظریه‌های گنگ و نامفهوم خودداری کنم. همان‌طور که بدون دسترسی به کتابخانه، شرح خود از تاریخ اندیشه‌ها را می‌نوشتم، این فکر به سرم زد که تا کنون چنین چیزی منتشر نشده است. البته کتاب‌های بسیاری دربارهٔ تاریخ فلسفه نوشته شده‌اند و برخی از آن‌ها عالی‌اند، ولی حتی بهترینشان هم برای کسی که دانشگاه را پشت سر گذاشته و مسلماً برای کسانی که هنوز وارد دانشگاه نشده‌اند خشک و کسالت‌بار است. دیگران هم که توجه خاصی به این مسائل ندارند. کتاب حاضر نتیجهٔ مستقیم آن شب‌هایی است که با جمعی از دوستان سپری کردم، بنابراین کوشیدم سبک بالبداههٔ اصلی را حفظ کنم. هدف از این کار فروتنانه و در عین حال بلندپروازانه است: فروتنانه، چون برای مخاطبان غیردانشگاهی است و بلندپروازانه، چون در مواردی که ساده‌گویی به تحریف اندیشه‌های فلسفی می‌انجامد از این کار خودداری کرده‌ام. زیرا برای

شاهکارهای فلسفه چنان احترامی قائلم که نمی‌توانم تصویری کاریکاتورگونه از آن‌ها ارائه دهم. وظیفه اصلی کتابی که برای علاقه‌مندان تازه‌وارد نوشته می‌شود باید وضوح و روشنی باشد، ولی برای دستیابی به این هدف نباید حقیقت موضوع را فدا کرد، چون چنین کتابی ارزشی نخواهد داشت.

با در نظر داشتن این نکته، کوشیده‌ام متنی را به رشته تحریر درآورم که می‌خواهد تا جایی که ممکن است ساده و روشن باشد، ولی غنا و عمق اندیشه‌های فلسفی را نادیده نگیرد. هدف من تنها چشاندن مزه فلسفه و ارائه شرحی سطحی یا مطالعه‌ای متأثر از روندهای مردم‌پسند نیست، بلکه می‌خواهم این اندیشه‌ها را در تمامیتشان به نمایش بگذارم تا دو نیاز را برآورده کنم: نیاز بزرگسالی که می‌خواهد بداند موضوع فلسفه چیست ولی الزاماً نمی‌خواهد از این فراتر رود، و نیاز جوانی که امیدوار است در نهایت مطالعات خود را ادامه دهد ولی هنوز از دانشی که برای شروع مطالعه آثار پیچیده این نویسندگان ضروری است بی‌بهره است.

در این کتاب کوشیده‌ام هر آن‌چه را که به نظر من در زمره ضروریات تاریخ اندیشه است، یعنی هر آن‌چه را دوست دارم به اعضای خانواده و کسانی که دوستان خود می‌دانم منتقل کنم، شرح دهم.

ولی چرا چنین کاری را بر عهده گرفتم؟ نخست این که حتی زیباترین منظره نیز، بی‌همدمی که بتواند در آن شریک شود، به تدریج جذابیت خود را از دست می‌دهد. هر روز بیش‌تر متوجه این واقعیت می‌شوم که فلسفه دیگر آن چیزی نیست که زمانی «معرفت عمومی» می‌نامیدند. از انسان تحصیل کرده انتظار می‌رود تاریخ ملی خود و چند منبع استاندارد ادبی و هنری را بشناسد و حتی از زیست‌شناسی یا فیزیک نیز چیزی بداند، ولی به احتمال زیاد با اپیکتتوس، اسپینوزا یا کانت آشنا نیست. به نظر من هر کسی، دست‌کم به دو دلیل ساده، باید کمی فلسفه بخواند:

نخست این که بدون فلسفه نمی‌توانیم معنای دنیایی را که در آن زندگی می‌کنیم بفهمیم. فلسفه بهترین آموزش زندگی است و حتی از تاریخ و علوم

انسانی نیز بهتر است. چرا؟ خیلی ساده است. چون همهٔ اندیشه‌ها و باورها و ارزش‌های ما، خواه بدانیم خواه ندانیم، در درون الگوهایی از جهان قرار گرفته و معنا یافته‌اند که در طول تاریخ فکری بشر ایجاد شده‌اند و بنابراین درک گستره و منطق و پیامدهای آن‌ها نیازمند درک این الگوهاست.

بسیاری بخش بزرگی از زندگی خود را در انتظار بدبختی و مصیبت، یعنی رخدادهایی همچون بیکاری و تصادف و بیماری و مرگ عزیزان و مواردی از این دست، می‌نشینند. برعکس، برخی دیگر با بی‌خیالی تمام روزگار می‌گذرانند و چنین ترس‌هایی را پندارهایی بیمارگونه می‌دانند که جایی در زندگی روزمره ندارد. آیا این دو نوع شخصیت می‌دانند که فیلسوفان یونان باستان، با ژرف‌اندیشی بی‌مانندی به این نگرش‌ها پرداخته‌اند؟

انتخاب اخلاق مساوات‌گرایانه به‌جای اشراف‌سالارانه، زیبایی‌شناسی رمانتیک به‌جای کلاسیک، دلبستگی یا عدم دلبستگی به اشیاء و اشخاص در مواجهه با مرگ، انتخاب نگرش‌های سیاسی اقتدارگرایانه یا لیبرال، ترجیح حیوانات و طبیعت بر انسان، گرایش انسان به طبیعت وحشی در تقابل با شهر، همهٔ این انتخاب‌ها و بسیاری دیگر، مدت‌ها قبل از این‌که راهی کوی و برزن شوند، نقل محافل فیلسوفان بوده‌اند. این تقسیم‌بندی‌ها، تعارضات و مسائل هنوز هم، خواه بدانیم یا خیر، اندیشه‌ها و واژه‌های ما را تعیین می‌کنند. مطالعهٔ آن‌ها در شکل نابشان، و درک ریشه‌های عمیق آن‌ها، به معنای این است که خود را به ابزارهای هوشمندتر شدن مسلح کنیم و مستقل‌تر شویم. چرا باید خود را از چنین ابزارهایی محروم کنیم؟

دوم این‌که آشنایی با متون اصلی فلسفه، علاوه بر این‌که ما را به درک خویشتن و دیگران قادر می‌سازد، کمکمان می‌کند تا بهتر و آزادتر زندگی کنیم. همان‌طور که بسیاری از اندیشمندان معاصر گفته‌اند: فلسفه بازیچه نیست و هدف آن حتی درک بهتر دنیا و جایگاه ما در آن نیز نیست، بلکه گاهی فقط «جان به در بردن» است. فلسفه است که توان پیروزی بر ترس‌هایی را به ما می‌دهد که می‌توانند ما را در زندگی فلج کنند، و اشتباه است که بپنداریم

چیزهایی همچون روان‌شناسی مدرن می‌توانند جایگزین آن شوند. فلسفه یعنی یادگیری زیستن، یادگیری نترسیدن از چهره‌های مختلف مرگ؛ یا به زبان ساده‌تر، یادگیری پیروزی بر ابتدال زندگی روزمره، یعنی ملال و حس گذر زمان: این‌ها انگیزه‌های نخست مکاتب یونان باستان بودند. پیام آن‌ها باید گوش شنوایی بیابد، چون برخلاف آن‌چه در تاریخ و علوم انسانی رخ می‌دهد، فیلسوفان گذشته در زمان حال با ما سخن می‌گویند. و این چیزی است که سزاوار تأمل و تفکر است.

هنگامی که بطلان نظریه‌ای علمی هویدا می‌شود، و هنگامی که نظریه‌ای دیگر که به‌ظاهر درست‌تر می‌نماید آن را باطل می‌کند، آن نظریه منسوخ می‌شود و دیگر، به‌جز برای تنی چند از دانشمندان و تاریخ‌نگاران، جذابیت خود را از دست می‌دهد. ولی پرسش‌های بزرگ فلسفی درباره‌ی چه‌گونه زیستن هنوز هم جذابیت و اهمیت خود را از دست نداده‌اند. از این منظر، می‌توانیم تاریخ فلسفه را به‌جای علوم با هنر مقایسه کنیم: همان‌طور که زیبایی نقاشی‌های براک یا کاندینسکی از نقاشی‌های ورمر یا مانه کم‌تر نیست، تأملات و اندیشه‌های کانت یا نیچه درباره‌ی معنا یا بی‌معنایی زندگی نیز از افکار و اندیشه‌های اپیکتتوس، اپیکور، یا بودا پست‌تر یا بلندتر نیست. آن‌ها همه گزاره‌هایی درباره‌ی زندگی، و گرایش‌هایی در برابر هستی ارائه می‌دهند که از فراسوی سده‌ها همچنان با ما سخن می‌گویند. اگرچه شاید امروزه نظریه‌های علمی بطلمیوس یا دکارت «عجیب» بنمایند و تنها از نظر تاریخی جذاب باشند، از نظرگاه قرن بیست‌ویکمی خود، درست همان‌طور که معبدی یونانی یا طوماری چینی را می‌ستاییم، خرد جمعی دوران باستان را نیز ستایش می‌کنیم.

کتاب حاضر نیز به تأسی از گفت‌وگوهای اپیکتتوس در سال ۱۰۰ میلادی، که نخستین راهنمای مکتوب فلسفه است، مستقیماً با مخاطبانش سخن می‌گوید. امیدوارم خوانندگان این کتاب لحن کلام مرا به‌جای نشان‌آشنایی، نشان‌هم‌داستانی بدانند.

{ فلسفه چیست؟ }

قرار است داستان و تاریخ فلسفه را برای شما بازگو کنم. البته نه همه داستان را، بلکه پنج برهه مهم آن را. در هر مورد، نمونه‌ای از یکی دو تصویر دگرگونی‌آفرین دنیا یا همان‌طور که گاهی می‌گوییم، یکی دو «نظام اندیشه» را ارائه می‌کنم. قول می‌دهم اگر زحمت دنبال کردن گفته‌های مرا بر خود هموار کنید، آنچه را فلسفه می‌نامند می‌فهمید و ابزار لازم را برای بررسی بیشتر، مثلاً از طریق مطالعه مفصل آثار اندیشمندان بزرگی که در این کتاب از آن‌ها سخن می‌گویم، به دست می‌آورید.

متأسفانه این پرسش که «فلسفه چیست؟» یکی از بحث‌انگیزترین پرسش‌هاست (هر چند این نکته مثبتی است چون مجبوریم توانایی استدلال خود را به کار ببریم) و اکثر فیلسوفان هنوز هم درباره آن اختلاف نظر دارند و نتوانسته‌اند در این زمینه به نقطه مشترکی برسند.

در آخرین سال مدرسه، معلم به من اطمینان داد که فلسفه «خیلی ساده» به «شکل‌گیری روح منتقد و مستقل»، «شیوه تفکر دقیق»، و «هنر اندیشیدن» اشاره دارد که در گرایش به «حیرت» (astonishment) و «جست‌وجو» ریشه دارد... این‌ها تعریف‌هایی هستند که هنوز هم در بیش‌تر کتاب‌های

مقدماتی می‌بینیم. اما به‌رغم احترامی که برای آموزگارم قائم، باید از همین ابتدا به شما بگویم که به نظر من، این‌گونه تعریف‌ها هیچ ارتباطی با آن پرسش ندارند.

مسلماً بهتر است که با روحیهٔ ژرف‌اندیشی (reflective) به سراغ فلسفه رویم؛ حتماً چنین است و در این مورد گفت‌وگویی نیست. و چنین اندیشه‌ای حتماً باید با دقت و باریک‌بینی و حتی حالتی منتقدانه و پرسش‌گر همراه باشد. ولی هیچ‌یک از این تعریف‌ها مختص فلسفه نیست. مطمئنم که می‌توانید بسیاری از فعالیت‌های انسان را برشمارید که نیازمند پرسش‌گری و تلاش برای طرح بهترین استدلال‌ها است، ولی به هیچ وجه فلسفی نیست. زیست‌شناسان و هنرمندان، پزشکان و رمان‌نویسان، ریاضی‌دانان و متاللفان، روزنامه‌نگاران، و حتی سیاستمداران همه می‌اندیشند و از خود سؤال‌هایی می‌پرسند، ولی هیچ‌یک از این کارها آن‌ها را فیلسوف نمی‌کند. یکی از اشتباهات اصلی در دنیای معاصر این است که فلسفه را به مسئلهٔ ساده «تفکر نقادانه» فرو می‌کاهند. تأمل و استدلال‌ورزی فعالیت‌هایی ارزشمندند؛ این کارها برای تبدیل ما به شهروندان خوب ضروری است و به ما اجازه می‌دهد تا با روحی مستقل در زندگی مدنی مشارکت کنیم. ولی این‌ها تنها ابزاری برای تحقق یک هدف است، و فلسفه نه ابزار سیاست است و نه تکیه‌گاه اخلاق.

بباید به پرسش «فلسفه چیست؟» رویکردی متفاوت داشته باشیم و از گزارهٔ بسیار ساده‌ای آغاز کنیم که حاوی پرسش مرکزی فلسفه است: این‌که انسان، برخلاف خداوند، فانی است یا به قول فیلسوفان «موجودی متناهی» و محدود به فضا و زمان است. علاوه بر این، انسان، برخلاف حیوان، تنها مخلوقی است که از محدودیت‌های خود آگاه است. او می‌داند که خواهد مُرد و از این رو نمی‌تواند دربارهٔ این وضعیت آزاردهنده و پوچ، که تقریباً تصورناپذیر است، نیندیشد. و طبیعتاً دوست دارد پیش از هر چیز به ادیانی بگردد که وعدهٔ «رستگاری» می‌دهند.

مسئله رستگاری

دربارهٔ واژهٔ «رستگاری» فکر کنید. به شما نشان می‌دهم که چه‌گونه ادیان سعی کرده‌اند مسئولیت پرسش‌هایی را که از دل این واژه برمی‌خیزد بر عهده بگیرند. چون ساده‌ترین راه آغاز تعریف فلسفه این است که آن را در ارتباط با دین قرار دهیم.

هر فرهنگ لغتی را که باز کنید خواهید دید که «رستگاری» را پیش از هر چیز «شرط نجات از غلتیدن به دامان خطر یا شوربختی بزرگ» تعریف کرده‌اند. ولی دین ادعا می‌کند که ما را از کدام «خطر بزرگ»، و از کدام «شوربختی» نجات می‌دهد؟ پاسخ به این پرسش را می‌دانید: خطر مرگ. به همین دلیل است که دین می‌کوشد به شیوه‌های مختلف وعدهٔ زندگی ابدی را به ما بدهد؛ و ما را مطمئن سازد که روزی دوباره با عزیزانمان همنشین خواهیم شد: عزیزانی همچون والدین و دوستان، برادران و خواهران، زنان و شوهران، فرزندان و نوادگان که در نهایت زندگی زمینی ما را از آنها جدا می‌کند.

در انجیل یوحنا، عیسی با مرگ دوستی عزیز، یعنی ایلعادر، مواجه می‌شود. او نیز همچون هر انسان دیگری اشک می‌ریزد. او نیز همچون من و شما اندوه فراق را احساس می‌کند. ولی برخلاف من و شما، که موجودات فانی ساده هستیم، عیسی می‌تواند دوستش را از دنیای مردگان برکشد. و این کار را می‌کند تا ثابت کند که «عشق قدرتمندتر از مرگ است». این پیام بنیادین ماهیت نظریهٔ مسیحی نجات (redemption) است: مرگ، برای کسانی که به کلام مسیح عشق می‌ورزند و ایمان دارند، تنها یک نمود و آیین گذر است. با عشق و ایمان به جاودانگی می‌رسیم.

این مایهٔ خوشوقتی ماست، چون بیش از هر چیز چه چیزی را می‌خواهیم؟ این که ما را درک کنند و دوست بدارند، تنها نمایم و از

عزیزانمان جدا نشویم، و جان کلام این که نمیریم و نمیرند. ولی زندگی روزمره دیر یا زود همه این امیدها را به نومییدی بدل می‌کند و بنابراین، برخی از ما با توکل به خداوند به جست‌وجوی رستگاری برمی‌آیم، و دین به ما اطمینان می‌دهد که کسانی که چنین می‌کنند پاداش می‌گیرند. و چرا برای کسانی که باور دارند و ایمان می‌آورند چنین نباشد؟ ولی برای کسانی که متقاعد نمی‌شوند و در حقیقت این وعده‌های جاودانگی تردید می‌کنند، مشکل مرگ لاینحل می‌ماند. در این جاست که فلسفه وارد می‌شود. مرگ آن‌گونه که معمولاً می‌پنداریم رخدادی ساده نیست. مرگ را نمی‌توان تنها «پایان زندگی»، و خاتمه ساده هستی ما دانست. برخی مردان خردمند دوران باستان (از جمله اپیکور)، برای این که به خود قوت قلب دهند گفتند که نباید به مرگ بیندیشیم، چون از دو حال خارج نیست: یا زنده‌ام، که در این صورت مرگ در جای دیگری است؛ یا مرگ این‌جا حاضر است، که در این صورت دیگر نیستم که نگرانش باشم! اگر چنین است، چرا باید غم چنین مسئله بیهوده‌ای را بخوریم؟

به نظر من چنین استدلالی آن‌قدر خام است که نمی‌تواند درست باشد. برعکس، مرگ چهره‌های متفاوت بسیاری دارد و این چیزی است که انسان را عذاب می‌دهد: چون تنها انسان است که می‌داند روزهایش پایانی دارند، سرنوشت محتوم توهم نیست و باید بدانیم که در طول هستی کوتاهمان به چه کار باشیم. ادگار آلن پو در غراب، که از معروف‌ترین اشعار اوست، مفهوم بازگشت‌ناپذیری زندگی را با کلاغ بدشگونی به تصویر می‌کشد که تنها می‌تواند «دیگر هرگز» را بارها و بارها تکرار کند.

پو می‌گوید مرگ به معنای هر آن چیزی است که تکرار نمی‌شود. مرگ، در میانه زندگی، چیزی است که دیگر باز نمی‌گردد؛ چیزی است که به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر، به گذشته تعلق دارد و هرگز امیدی به بازگشت آن نیست. مرگ می‌تواند به معنای خاطره تعطیلی‌های دوران کودکی با دوستان، طلاق والدین، خانه‌ها و مدرسه‌هایی که باید بگذاریم و بگذریم، یا هزاران

چیز دیگر باشد. حتی اگر مرگ همواره به معنای ناپدید شدن عزیزی نباشد، هر آنچه در «دیگر هرگز» می‌گنجد بخشی از کتاب مرگ است. بدین ترتیب می‌فهمیم که مرگ چه قدر با پایان زیستی تفاوت دارد. در گرماگرم زندگی با چهره‌های متعدد مرگ روبه‌رو می‌شویم و این چهره‌های پرشمار مرگ، اگرچه همواره از آنها آگاه نیستیم، ما را آزار می‌دهند. بنابراین برای خوب زیستن، آزاد زیستن، و توانایی لذت بردن، گشاده‌دستی و عشق‌ورزی، بیش و پیش از هر چیز باید بر ترس، یا به عبارت دقیق‌تر، بر ترس‌های خود از هر آنچه دیگر باز نمی‌گردد غلبه کنیم. ولی دقیقاً همین جاست که راه دین و فلسفه از یکدیگر جدا می‌شود.

فلسفه و دین

دین در رویارویی با قدرتمندترین چیزی که هستی ما را تهدید می‌کند، یعنی در برابر مرگ، چه‌گونه عمل می‌کند؟ در اصل با ایمان و تعبد، و اصرار بر این که ایمان و تنها ایمان است که می‌تواند لطف خداوند را شامل حالمان کند. اگر به خداوند اعتقاد داشته باشید، خداوند شما را نجات می‌دهد. ادیان بیش و پیش از هر فضیلتی خواستار فروتنی و خضوع هستند، چون از دیدگاه آن‌ها، همان‌طور که بزرگ‌ترین اندیشمندان مسیحی، از آگوستین قدیس گرفته تا پاسکال، همواره به ما یادآوری کرده‌اند، خضوع نقطهٔ مقابل کبر و نخوت فلسفه است. چرا چنین اتهامی را متوجه آزاداندیشی می‌کنند؟ جان کلام این است که چون فلسفه نیز مدعی نجات انسان است (اگرچه نه نجات از خود مرگ، بلکه نجات از تشویش و اضطرابی که ایجاد می‌کند) و این را با به‌کار بستن داشته‌های خودمان و توانایی ذاتی تعقل انجام می‌دهد. از منظر دین، این به معنای کبر و غرور فلسفی است: جسارت و گستاخی‌ای که در وجود قدیمی‌ترین فیلسوفان، از دوران یونان باستان و صدها سال پیش از مسیح، نمایان است.